

دفتر غم‌هایم

هیچگاه لحظه جداییمان را حتی در خواب نیز ندیدم!

زندگی را بدون تو یک کاووس میدیدم آنقدر تو را دوست میداشتم که قلبم

هیچ احساسی به جز تو نسبت به هیچکس و هیچ چیز نداشت....

دنیا را با تو زیبا میدیدم و هر شب اگر از دل‌تنگی خوابی به این چشم‌های خسته

و گریانم می آمد ، به شوق دیدار با تو به خواب میرفتم....

تو رفتی ، اما عشق در قلب من همچنان زنده است و قلب مرا می سوزاند!

هنوز هم یک مجنونم و منتظر تو هستم ای لیلی بی وفا!

این رسمش نبود ای بی وفا! محبت و وفا را از تو آموخته بودم ، معنای عشق

را تو به من یاد دادی ، اما اینک از دید تو دیگر عشقی وجود ندارد!

سخت است وداع با کسی که لحظه به لحظه به یاد او بودی و تمام زندگی تو
بود!

به خدا این رسمش نبود قلبی که دیوانه وار تو را دوست میداشت را بشکنی!

دلت از سنگ نیز سنگتر است!

ای تنها بهانه برای زنده بودنم ، حالا دیگر بهانه ای برای زنده ماندن ندارم!

به چه عشق و امیدی زندگی کنم؟ خوشبختی؟ موفقیت؟

خوشبختی را با تو میدیدم و موفقیتم در گرو عشق تو بود!

تا اشک میریزم به من میگویی بچه ای و تا ابراز علاقه ای کنم به من میخندی

و هیچ احساسی نسبت به من و اشکهایم نداری!

تمام متنهایم در این دفتر عشق را همه از بی وفایی های تو نوشته ام و همه

صفحات این دفتر پر از غم و دلتنگی های من است.....

دفتر عشقی که اینک یک دفتر پر از غم است.

دفتر غم را باز میکنم و زین پس تنها از غم ها و تنهایی و بی وفایی های

تو می نویسم..... پس بخوان ای مخاطب ، بخوان و درد مرا بفهم!

او که باید دردم را بفهمد دلش سنگ است و یک ذره احساس محبت و عشق

در وجودش نیست او که باید بخواند نمی فهمد عشق چیست، شکستن
یک

قلب چه دردیست! آری او که باید بخواند دیگر لایق این دفتر عشق و متنهایم

نیست!



alifathi1385.blogfa.com